

بقلم : ۱- نیکوهمت

هست اندر صورت هر قصه‌ای

خرده بینان راز معنی‌حصه‌ای

جامی

سیری در مثنوی‌های

یوسف و زلیخا

- ۲ -

داستان یوسف

در بارهٔ صحت انتساب مثنوی یوسف و زلیخا بفردوسی تاکنون مقالات مشروح و جامی نگاشته شده و اظهار نظرهایی پیرامون آن بعمل آمده . پاره‌ای از نویسندگان و محققان را عقیده بر آنست که این مثنوی بدلایلی چند از آثار فردوسی توسی نیست و بهیچوجه اشعار آن از لحاظ ترکیبات و مضامین و استعارات و صنایع ادبی با سرودهای آسمانی فردوسی در شاهنامه او قابل مقایسه نیست و احتمال داده‌اند که این مثنوی را سخنور دیگری منظوم ساخته است .

ازجمله این محققان میتوان شادروان عبدالعظیم قریب گرگانی را نام برد . استاد عبدالعظیم قریب در مقالاتی که بمنوان «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» نوشته مفصلاً در این باره بحث کرده و با توجه بمدیحه‌ای که در دیباچه يك نسخه قدیمی از منظومه یوسف و زلیخاست این طور نتیجه گرفته‌اند

که این منظومه که «در باره ستایش پادشاه ابوالفوارس طوغانشاه محمد» سروده شده از آثار یکی از شعرای قرن پنجم است که با ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۵۴۸ ه. ق) معاصر بوده (۱)

باستناد مقالات تحقیقی که در این باره نوشته شده این مثنوی را یکی از گویندگان معاصر طغانشاه بن الب ارسلان برادر سلطان ملکشاه که يك قرن پس از فردوسی میزیسته سروده و آنرا باید از آثار نیمه دوم سده پنجم هجری بشمار آورد و با توجه به ترکیبات بار دومضامین جامدی که در آن دیده میشود مشکل بتوان آن را از آثار فردوسی دانست - مگر آنکه بگوئیم چون این مثنوی را فردوسی در دوران شکستگی و پیری و کهولت و ایام انزوای خود سروده طبعش دیگر آن تازگی و طراوت روزگار جوانی را نداشته است و آن لطایف شعری و معانی دقیق که در شاهنامه با آن برخورد میکنیم در این اثر بچشم نمیخورد .

درباره اینکه این منظومه را سراینده مثنوی یوسف وزلیخا در روزگار پیری خود سروده در مقدمه این کتاب چنین آمده است :

بسی گوهر داستان سفتهام
بسی نامه باستان گفتهام
زهر گونه‌ای نظم آراستم

بگفتم در او آنچه خود خواستم (۲)

۱ - رجوع کنید به مجله آموزش و پرورش (سالهای نهم و چهاردهم) و همچنین مجله ادبی و تحقیقی آینده (شماره های پنجم و هفتم از سال سوم) و نیز مقالات قریب در مجله ایندو ایرانیکا *Indo Iranica* (نشریه انجمن روابط ایران و هند) بمدریت دکتر محمد اسحاق و نیز ۲۶ یوسف وزلیخای دکتر خیامپور.

۲ - رجوع کنید بصفحات سوم و چهارم مثنوی یوسف وزلیخای فردوسی.

ناظم اشعار در این جابر روزگار گذشته خود تأسف خورده و از اینکه عمری بیهوده برای سرودن داستانهایی که بر اساس افسانه و دروغ نهاده شده تلف کرده اظهار پشیمانی میکند و میگوید :

از آن تخم کشتن پشیمان شدم زبان را و دل را گره برزدم
نگویم کنون نامهای دروغ سخن را ز گفتار ندم فروغ
نگارم کنون تخم رنج و گناه که آمد سپیدی بجای سیاه (۱)

که در اینجا شاعر اشاره بسپید شدن موی سر خود و گذشت روزگاران جوانی و فرا رسیدن و دوران پیری خود میکند و میگوید از خردمندی دور است که سالیانی از عمر را صرف پرداختن افسانه‌های دروغ کنم و جهانی را از نام رستم پر آوازه کنم :

که يك نيمه از عمر خود كم كنم جهانی پر از نام رستم كنم
دل گشت سير و گر قتم ملال هم از گيو و توس و هم از پور زال
تا آنجا که در مقدمه همین مثنوی گوید :

کنون چاره ای بایدم ساختن دل از کار گیتی برداختن
کنون گر مرا روز چندی بقاست دگر نسپرَم جزا همه راه راست
که آن داستانها دروغست پاک دو صد زان نیرزد بيك مشت خاک
برین قصه خواهم کنون راستی که دروی نماید کم و کاستی (۲)
در اینجا سخن دیگری می‌آید که ببحث و استدلال نیاز دارد و آن اینکه

۱- رجوع کنید بصفحات سوم و چهارم مثنوی یوسف وزلیخای فردوسی.

۲- رجوع کنید بصفحات ۱۹۱ و ۳۶۳ کتاب صورخیال در شعر فارسی

و همچنین صفحات سوم الی پنجم یوسف و زلیخا چاپ کتابفروشی ادیبه را نگاه کنید .

اگر اشعار این مثنوی از فردوسی باشد می بینیم که این حماسه سرای نامی در این منظومه که آن را در دوران کهولت و کبر سن سروده و در این زمان نزدیک هشتاد سال داشته و سالیان درازی بر عمر او گذشته آثار پیشین خود را در شاهنامه داستانهای دروغ و بی اساس میخواند و با توجه بر است اندیشی و روحیات و افکار فردوسی در آئینه اشعار بلند و فاخر او در شاهنامه ، نمیتوان این مثنوی را از آثار فردوسی دانست مگر آنکه بگوئیم این دگرگونی ها در سبک و طرز سخن فردوسی بعلت وجود فاصله زمانی بالنسبه طولانی بین سرودن شاهنامه و این مثنوی است که این سخن هم با توجه به تتبعاتی که از سوی محققان و اندیشمندان در این زمینه شده درست و قابل قبول نیست .

مامیدانیم که فردوسی ، این پهلوان سخن دری که مردی آزاده و روشن ضمیر و درست اندیش و آهنین اراده بوده و پستی و بلندیهای روزگاران را دیده بدلائل زیادی در سرودن شاهنامه بآخذ و کتب و داستانهای گوناگون پیش از خود توجه همه جانبه داشته و در طی سالها برای زنده کردن داستانهای باستان و زبان پارسی رنج طاقت فرسای زیادی را تحمل کرده تا این شاهکار بزرگ جاودانی را فراهم آورده و با استواری بیان و خلاقیت طبع کاخ رفیع سخن فارسی را برافراشته است .

چنانکه درباره احیای تاریخ باستان و ادب پارسی گوید :

بسی زنج بر دم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
و همچنین در قطعه ای گفته است :

بسی رنج بر دم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی
فردوسی در مقدمه شاهنامه خود درباره توجه بآخذ در سرودن داستانهای

شورانگیز حماسی خود چنین اشاره کرده :

شهرم یکی مهربان دوست بود تو گفتی که بامن بیک پوست بود

مراگفت : نیک آمداین رای تو به نیکی خرامد مگر پای تو
 نبشته من این نامه بهلوی به پیش تو آرم مگر نفنوی
 گشاده زبان و جوانیش هست سخن گفتن بهلوانیش هست ...
 اشعاری از این گونه در سراسر شاهنامه میتوان ارائه کرد که هر کدام
 نوعی نشان دهنده و مؤید آشنائی فردوسی بفرهنگ و ادب بهلوی و اهتمام
 بیدریغ وی در ساختن و پرداختن داستانهای افتخار آمیز باستانی با مراجعه
 بـمـآخذ مهم است .

چون در مثنوی یوسف وزلیخای منسوب به فردوسی قرائتی وجود دارد
 که شاعر آن را در دورانی سروده که دیگر آن شادابی و سرور عنوان جوانی
 را ندارد و باستناد پاره‌ای از ابیات مقدمه آن مثنوی پاره‌ای از تذکره نویسان
 چون آذربیکدلی در آتشکده (۱) این مثنوی را از آثار فردوسی میدانند هر چند
 رفتن فردوسی ببغداد باستناد مقدمه شاهنامه بایسنغری نا درست و مستبعد بنظر
 میرسد و صحت تاریخی ندارد شاید بهمین دلیل هم باشد که یوسف وزلیخای
 منسوب بفردوسی در محافل ادبی ایران و جهان زیاد شهرت ندارد و اشعار این
 مثنوی هم چنانکه باید مورد توجه صاحب نظران و اهل ادب واقع نشده و با
 توجه به تحقیقات و تتبعات دامنه‌داری که درباره ناظم این مثنوی شده این مثنوی
 را اثر فردوسی نمیدانند .

غیر از مقالات محققانه استاد قریب گرگانی کسان دیگری که درباره
 عدم انتساب این مثنوی به فردوسی مقالاتی نوشته و اشاراتی کرده‌اند میتوان
 مقالات و توضیحات آقایان مجتبی مینوی و دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر عیسی
 صدیق و دکتر رضا زاده شفق استادان دانشگاه را در مجلات شرق و کاه و
 ۱- رجوع کنید به صفحه ۴۸۸ آتشکده آذر باهتنام آقای دکتر حسن

سادات ناصری استاد محترم دانشگاه .

روزگار نو و کتاب حماسه سرائی در ایران و تاریخ ادبیات در ایران و رساله فردوسی (نشریه انجمن آثار ملی) و تاریخ ادبیات ایران را نام برد .
فردوسی آزاده که در گفتار او دروغ و گزافه گوئی راه ندارد و زبان را بنا راستی و کزوی نمی آلاید و در سراسر داستان میهنی و قهرمانی شاهنامه خویش از صفات عالی انسانی سخن میراند و پاکدلان و صافی ضمیران را همه جامیستاید و از دروغگویان و اهریمن صفتان انتقاد میکند چگونه ممکن است همان گوینده یوسف وزلیخا باشد که در مقدمه منظومه مزبور داستانهای شاهنامه را سراسر دروغ و گزافه خواند و بگوید :

نگویم دگر داستان ملوک	دلیم سیر شد ز استان ملوک
نگویم سخنهای بیهوده هیچ	به بیهوده گفتن نگیرم بسیج
که آن داستانها دروغ است پاک	دو صد زان نیززد بیک هشت خاک
ز پینمیزان گفت باید سخن	که جز راستیشان نبد بیخ و بن
بگوئیم اکنون یکی داستان	ولیکن نه از گفته باستان
که از گفته رب داد آفرین	که زبید مراورا ز داد آفرین
که نبود سخن دلکش و دلزبای	بجز گفته‌های توانا خدای

فردوسی برای گرد آوردن روایات پهلوانی و حماسه های ملی سعی وافری نموده و افسانه‌های میهنی را با اندیشه‌ای قابل تحسین بایکدیگر مرتبط نموده و آنچه را که از دانشمندان و صاحب نظران عصر خویش شنیده بر آن افزوده تا جایی که شاهنامه را تا حد ممکن از دروغ و افسانه به پیراسته چنانکه خود در آغاز شاهنامه در این باره چنین گوید :

ازین نامه نامور شهریار	بگیتی بمانم یکی یادگار
تو این را دروغ و فسانه مدان	بیکسان روش در زمانه مدان
یکی نامه بد از که باستان	فراوان بدو اندرون داستان

پراکنده در درست هر موبدی ازو بهره‌ای برده هر بخردی (۱)

تا آنکه بنا بقول گوینده شاهنامه پهلوانی دهقان نژاد و بزرگ منش این داستان‌ها را گردآوری میکند و آنرا برای مردم میخواند و مدتی پس از آن شاعری جوان و خوش قریحه بنام دقیقی پیدا شد و قسمتی از آن سرگذشتها را را منظوم ساخت ولی درینج که روزگار عمرش دیری نپایید و بدست بنده خود کشته شد :

برو تاختن کرد ناگاه مرك نهادش بسر بر یکی تیره ترك
یكا يك از و بخت برگشته شد بدست یکی بنده برگشته شد
زگشتاسب و ارجاسب بیئی هزار بگفت و سرآمد بر روزگار (۲)

بنابر این و باتوجه به تناقضی که درباره بیان شاعر در شیوه گفتار و راستگویی و گزافه رانی در دیباچه این دو مثنوی دیده میشود میتوان دلیلی دیگر ارائه کرد که گوینده مثنوی یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی شاعری دیگرست که سبک سخن وی نیز گواهی راستین بر این مدعاست .

ملك الشعرای بهار نیز از جمله کسانی است که درباره یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی در طی مقاله جامعی که درباره شرح حال فردوسی از روی شاهنامه نوشته است بعید میدانند که مثنوی مذکور از فردوسی سرانیده شاهنامه باشد .

تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد مقاله مزبور تاکنون دوبار، یکی در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ سال اول مجله باختر (مهر و آبان ۱۳۱۳) که بیادگار جشن هزاره فردوسی بطبع رسیده و بار دیگر در فردوسی نامه ملك الشعرای بهار منتشر شده است که برای جلوگیری از اطاله کلام در این جا از نقل و ذکر مطالب آن خودداری میشود و خوانندگان گرامی را برای کسب اطلاعات دقیق و وافی تر بمطالعه عین آن مقاله دعوت مینماید (۳)

(ادامه دارد)

۱- نگاه کنید بصفحه ۱۳ شاهنامه فردوسی چاپ امیر کبیر .

۲- همچنین نگاه کنید بصفحه ۲۳ شاهنامه مذکور

۳- رجوع کنید بصفحات ۷۴۸ الی ۸۲۹ مجله باختر (شماره مخصوص) و نیز به صفحات ۲۱ الی ۷۹ فردوسی نامه بکوشش آقای محمد گلبن چاپ سپهر .